

ویژگی‌های مشترک دو اثر حماسی ایران و آلمان

مهدی ممتحن*

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱۴

کامبیز صفیئی**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱

چکیده

حماسه شاید قدیمی‌ترین ژانر و گونه روایی نباشد، اما به یقین مسلط‌ترین ژانر در تمام دوره‌های باستان و سده‌های میانی بوده است. حماسه و اسطوره در تمام فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها، چه به صورت شفاهی و چه به صورت نوشتاری دیده می‌شود. حماسه‌ها از اسطوره‌ها تغذیه می‌کنند و در بعضی فرهنگ‌ها ادامه آن‌ها هستند. ادبیات جهان سرشار از عناصر حماسی-اسطوره‌ای است. این مسأله در مورد ادبیات حماسی ایران و آلمان نیز در «شاهنامه» و «سرود نیبلونگن» به خوبی قابل مشاهده است. هر دو اثر به لحاظ زبانی و فرهنگی زیرمجموعه زبان‌های هندو-ژرمنی می‌باشند و در آن‌ها عناصر مشترک فراوانی به چشم می‌خورد. در این جستار نگارندگان سعی دارند ابتدا به پیشینه تاریخی هر دو اثر پرداخته و سپس به شکل مفصل به بررسی و مقایسه ابرقهرمان-پهلوان (رستم و زیگفريد)، جهان‌بین، تفاوت دیدگاه و نیز ویژگی‌های مشترک حماسی این دو اثر جاودان در ادبیات حماسی ایران و آلمان بپردازند.

کلیدواژگان: پهلوان، ابرقهرمان، زیگفريد، رستم، سرود نیبلونگن، شاهنامه.

Dr.momtahen@gmail.com

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد جیرفت (دانشیار).

Safie.kambiz@gmail.com

** دکترای زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

اسطوره و حماسه به عنوان گونه‌ای از فرهنگ عامه، پیش از ظهور ادبیات پدید آمده و با ادبیات ملل ارتباط تنگاتنگی پیدا کرده است. با وجود تفاوت‌های فراوان بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها، از نظر اسطوره و حماسه شباهت‌های مشترک فراوانی بین آن‌ها وجود دارد. در ادبیات حماسی ملل مختلف، ما شاهد ظهور آثار بزرگ و جاودانی هم‌چون «ایلیاد» و «ادیسه» اثر هومر در یونان باستان و «سرود نیبلونگن» که شاهکار بزرگ حماسی اقوام ژرمنی در آلمان به شمار می‌رود هستیم. ایرانیان نیز به داشتن «شاهنامه» فردوسی بسیار افتخار می‌کنند. قرن چهارم هجری در ایران و قرن دوازدهم میلادی در آلمان یکی از دوره‌های برجسته و درخشان حوزه ادبیات حماسی هر دو سرزمین ایران و آلمان به شمار می‌روند.

در ایران زمین از آن روی که حکومت‌های سامانی و غزنوی توجه زیادی به ادب پارسی - به‌ویژه مدح و ثناگویی - داشته‌اند، توجه ویژه‌ای به شاعران مبذول داشتند که این موضوع سبب رشد و شکوفایی شعر و شاعری در آن دوران شد. در اروپای قرن دوازدهم نیز با آنکه تاجر قرون وسطایی هنوز ادامه داشت، اما مایه‌هایی از بازگشت به دوره کلاسیک - دوران پیش از قرون وسطی - و هم‌چنین مکتوب کردن اندیشه‌ها، عقاید، داستان‌ها و حتی کمابیش روی‌گردانی از مذهب به چشم می‌خورد. تجربه و حضور در هر دو دوره، چه در شرق و چه در غرب، انسان روی‌گردانده از زمان حال را به بازسازی آنچه در گذشته خویش داشته است می‌کشاند. برترین آثار این سرخوردگی‌ها، تفکرات و زنده کردن حماسه‌های پیشین و اسطوره‌های کهن، دو شاهکار جاویدان و ماندگار به نام‌های «شاهنامه» - اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی - «سرود نیبلونگن» اثر شاعری ناشناس - به زبان آلمانی هستند (فرهادی، ۱۳۸۷: ش: ۵).

گفتیم که با وجود تفاوت‌های مکانی و بن‌مایه‌های اعتقادی و آیینی در میان ملل مختلف، گاه قرابت‌ها و شباهت‌های گاه شگفت‌انگیز از منظر اصول اساسی شکل‌دهنده حماسه‌ها و اسطوره‌های کهن دیده می‌شود. هدف از نگارش این مقاله، بررسی و مقایسه آبرقهرمانان - پهلوانان حماسی ایران و آلمان (رستم و زیگفرید)، جهان‌بینی در دو اثر حماسی و هم‌چنین ویژگی‌های تاریخی این دو اثر گران‌سنگ و یافتن مضامین مشترک

آن‌ها است؛ به عبارت دیگر هدف نشان این نکته است که با وجود تفاوت فرهنگی-جغرافیایی وجوه اشتراک بسیاری در آن‌ها به چشم می‌خورد.

انجام این تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی است. ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی است که مانند سایر مباحث آن، در مسیر تاریخی خود رشد و تکامل داشته است و نمی‌توان برای آن تعریف یا نظریه‌ای واحد و منسجم ارائه داد؛ با وجود این، با در نظر گرفتن تعاریف متعدد ارائه شده، می‌توان گفت ادبیات تطبیقی، یعنی نقد علمی ادبیات دو یا چند زبان و فرهنگ با یکدیگر به شیوه‌ای قیاسی و تطبیقی.

بحث در مورد پیشینه پژوهش

پیش از بحث درباره برخی پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه، باید اشاره کرد که تا کنون بحث‌ها و نقدهای متعددی از «شاهنامه» به زبان‌های دیگر صورت پذیرفته است که نسبت به تمامی آثار حماسی شرقی، یک استثناء به شمار می‌رود. به عنوان مثال حماسه «گنجی» که بزرگ‌ترین حماسه ژاپن به شمار می‌آید، تنها هفتاد سال است که به انگلیسی ترجمه شده است. اما بررسی در مورد «شاهنامه» به زمانی خیلی دورتر بازمی‌گردد. از جمله ادیبان و نویسندگان آلمانی که تلاش کردند تا در ابتدا با ترجمه «شاهنامه»، فرهنگ غنی ایران، اسطوره‌ها و حماسه‌های آن را به آلمانی‌ها بشناسانند، می‌توان از فریدریش روکرت (۱۸۶۶-۱۷۸۸م) شاعر، مترجم و استاد زبان‌های شرقی در آلمان نام برد. وی در سال ۱۸۲۸ میلادی داستان «رستم و سهراب» را به زبان آلمانی ترجمه کرده است.

هم‌چنین در سال ۱۸۱۸ میلادی ژوزف فن هامر پورگشتال (۱۸۵۶-۱۷۸۸م) زندگینامه رمانتیکی درباره فردوسی نوشت. ناگفته نماند که وی در قرن هجدهم میلادی در اورشلیم (بیت المقدس) از یک درویش ایرانی آوازه فردوسی و «شاهنامه» را می‌شنود. نام‌برده در ضمن، آثار برجسته دیگری را به زبان آلمانی ترجمه کرده است که از میان آن‌ها می‌توان به «گلستان» سعدی و بخش‌هایی از قرآن اشاره کرد. از آن جمله یورگن لِرز با انتشار کتاب «رستم، پهلوان افسانه‌ای از شاهنامه» سعی در شناساندن آبرپهلوان حماسی ایران نموده است.

در مورد «شاهنامه» فردوسی، به طور کلی با سعی و تلاش نویسندگان و شرق‌شناسان در اروپا و آمریکا، آثار و نقدهای زیادی به چاپ رسیده است ولی در حوزه ادبیات تطبیقی و مقایسه آن با سایر آثار حماسی جهان، از جمله بررسی و مقایسه تطبیقی این دو اثر، یعنی «شاهنامه و سرود نیبلونگن» تعداد اندکی کمر همت بسته‌اند که در میان آن‌ها در ایران می‌توان به مقاله حمیده بهجت با عنوان «کوششی بر مقایسه شاهنامه و سرود نیبلونگن» به زبان آلمانی در نشریه پژوهش زبان‌های خارجی دانشگاه تهران اشاره نمود. در این مقاله به ساختار و محتوای هر دو اثر پرداخته شده و سپس پدیده‌ها و نمادهای مشترک مورد مذاقه قرار گرفته است.

هم‌چنین می‌توان هم به رساله دکتری و هم به مقاله *الهام رحمانی مفرد* با عنوان «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیبلونگن» به زبان فارسی در فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز اشاره نمود. او در این مقاله نظام دو قطبی و تفاوت‌های شخصیتی و خصلت‌های پلید انسانی مثل رشک، خشم، حسد و لغزش را در این دو اثر حماسی مورد بررسی قرار داده است. در رابطه با ترجمه سرود نیبلونگن در ایران، که مهم‌ترین و برجسته‌ترین اثر حماسی-اسطوره‌ای ژرمن‌هاست که در اوایل قرن سیزدهم میلادی توسط یک شاعر اتریشی ناشناس سروده شده است، فقط ترجمه *اسماعیل سعادت* که آن هم از روی متن فرانسوی انجام شده در دسترس قرار دارد.

بحث و بررسی

مفهوم اساسی دیگر "حماسه" است که در عربی به معنی دلاوری و شجاعت به کار رفته و در ایران دوران متأخر به عنوان معادلی برای کلمه اپیک^۱ در ادبیات غرب به کار رفته است. *ارسطو* (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) در تقسیم‌بندی ادبیات، حماسه را به عنوان یکی از انواع ادبی لحاظ کرده است و منتقدان دوره رنسانس یا پایه‌گذاران کلاسیسیم آن را بالاترین نوع ادبی معرفی کرده‌اند.

^۱ Epic

حماسه از انواع شعر روایی است. شعری طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق‌العاده قهرمانی متمرکز می‌شود و با حوادث مهم غیر معمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت و گاه به طور کلی نژاد بشری مربوط است، سر و کار دارد. فضای حماسه‌ها، اغلب، کل جهان یا دست کم جهانی است که تا روزگار شاعر شناخته شده بوده است. از مشخصات این نوع ادبی، عظمت و جلال جنگجویانه آن و برجستگی موضوع و قهرمانان آن است. عشق را نیز به شرطی که برجسته و بزرگ باشد می‌توان در خلال حوادث آن جای داد.

قهرمانان حماسه باید از هر لحاظ کامل باشند، به گونه‌ای که حتی خطاهای آن‌ها نیز خالی از جنبه‌های قهرمانی نباشد (سید حسینی، ۱۳۷۶ ش: ۱۱۰).

منشأ حماسه‌ها، تاریخ اولیه و اساطیر ملت‌هاست. در واقع حماسه‌ها تاریخ منظومی از ملت‌ها محسوب می‌شوند که زمان و مکان در آن اهمیت و نقش چندانی ایفا نمی‌کند و عموماً نام نویسندگان معلوم نیست. زبان آن، زبانی خاص و شیوه بیانی آن، متناسب با عظمت و شکوه دوران باستان است. البته پرداخت شاعر در آن‌ها بسیار مهم است. حماسه‌ها به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- حماسه‌های نخستین: سنتی یا طبیعی که به صورت شفاهی، سینه به سینه و نسل به نسل نقل شده و سپس به شکل مکتوب- و اغلب به صورت شعر- در آمده است. مانند «شاهنامه»، «سرود نیبلونگن»، و «ایلیاد و ادیسه».

۲- حماسه‌های ثانویه: ادبی یا مصنوعی که حاصل تخیل نویسندگان یا شاعر است. از این گروه می‌توان به حماسه «انه ئید» اثر ویرژیل (۷۰-۱۹ ق.م) شاعر رومی اشاره کرد. در حماسه‌های شرق و غرب چند تفاوت عمده وجود دارد:

الف- اولین تفاوت در ساختار می‌باشد: در حماسه‌های شرقی شاهد روی دادن چند داستان در کنار هم و به اصطلاح، در عرض یکدیگر هستیم. مانند «شاهنامه» یا حماسه «گنجی» در ادبیات حماسی ژاپن. اما حماسه‌های غربی یک داستان واحد را در بر می‌گیرند که به اصطلاح در طول یکدیگرند. گاه یک، دو یا حداکثر سه داستان فرعی نیز به آن پیوند می‌خورد که حتی این داستان‌های فرعی نیز، در روند اصلی حماسه مؤثر

است و نبود آن بر سرنوشت قهرمانان اثر تأثیر می‌گذارد. مانند سرود «نیبلونگن» (گولتر، ۱۱: ۲۰، ۴۷).

ب- در حماسه‌های شرقی از زبان نماد، کنایه و اشاره استفاده می‌گردد اما در حماسه‌های غربی مطالب بی‌هیچ حاشیه، ابهام و کنایه و با صراحت کامل بیان می‌شود. پ- در حماسه‌های شرقی یا خداوند تنها ناظر بر سرنوشت انسان‌ها و قهرمانان حماسه است یا به طور کلی وجودی تأثیرگذار بر روند داستان‌ها نیست و نادیده انگاشته شده است. اما در حماسه‌های غربی معمولاً قهرمانان اثر، خدایان یا نیمه خدایان هستند (کوساکابه، ۱۳۸۲ ش: ۴، ۲۰). در دنباله‌نگاهی به دو آبرقهرمان حماسی ایران و آلمان می‌اندازیم.

آبرقهرمان (رستم داستان)

در ابتدا لازم است که بدانیم واژه "آبرقهرمان" به چه کسی اطلاق می‌شود. آبرقهرمان یا بزرگ‌ترین قهرمان حماسه، قهرمانی است که خارق‌العاده‌ترین رفتارها از او سر می‌زند، بیش‌ترین مدت حضور در حماسه را دارد، برجسته‌ترین چهره حماسه است، رویدادهای گوناگونی با او و به خاطر او روی می‌دهد، ویژگی‌های روحی و جسمی ممتاز و شگفت‌انگیزی دارد، بزرگ‌ترین دشمنان را به مبارزه می‌خواند و در کل، زندگی و سرنوشتی بسیار متفاوت و برجسته از سایر قهرمانان دارد (فرهادی، ۱۳۸۷ ش: ۱۵۲).

که رستم یلی بود در سیستان
منش کردم آن رستم داستان

رستم پهلوان ملی ایرانیان با خصایص و ویژگی‌های منحصر به فردی که در میان مردم دارد، یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های ملی است. بیان شجاعت و دلیری‌های او برای دفاع از سرزمین خویش و مردانگی‌های وی در برابر هرگونه ستم و زورگویی، ذهن بیش‌تر شعرا را به خود مشغول کرده است و هر کس با بهره‌گیری از تخیل خویش و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی برداشت‌های متفاوتی از او داشته است؛ و کم‌تر شاعری می‌توان یافت که در اشعارش از او یادی نکند. شکل اصلی رستم (رستم‌تخم) یا (رئوت ستخم) به تمام معنی ایرانی است و جزء ستخم و ستهم و تههم که به معنی زورمند است در نام تخم اروپ (= ته‌مورث) و تخم سپاد (= دارنده سپاه دلیر) نیز دیده

می‌شود و هم‌چنین است نام مادر او رودابک که در «غرر اخبار ثعالبی روداوذ» و در «شاهنامه» رودابه شده و این اسم را نیز، تلدکه (شرق‌شناس مشهور اتریشی) از اسامی اصیل ایرانی دانسته است (صفا، ۱۳۶۳ش: ۵۶۳).

لازم به ذکر است که وقتی ما در کنار نام رستم دستان، واژه پهلوان را به کار می‌بریم، منظورمان فردی است که هم ابرقهرمان است که دارای ویژگی‌های سلحشوری، والا، اخلاقی و دینی نیز می‌باشد و هم دارای خصلت فتوت و جوانمردی باشد. از آنجا که پهلوانی از روزگاران کهن در ایران رواج داشته و از رسوم و آیین‌های ویژه‌ای برخوردار بوده است، لذا با جوانمردی در هم آمیخته است و اشاراتی به آن خالی از لطف نیست. واژه پهلوان به پهلو (پرتو= پارس / پارت) منسوب است. به دیگر سخن، پهلوان یعنی ایرانی نژاد. آیین پهلوانی از آیین جوانمردی است که در دوره اسلامی رنگ و بوی آیین قلندری می‌گیرد (ولایتی، ۱۳۹۲ش: ۱۴۱). البته لازم به ذکر است که چنین صفاتی را جز سلحشوری و جنگاوری در زیگفرید نمی‌بینیم. رستم دستان ایرانیان، هم ابرقهرمان است هم ابرپهلوان، اما زیگفرید ژرمن‌ها فقط ابرقهرمان است. در تشریح ابرقهرمانان حماسی (رستم و زیگفرید)، ما سعی در نشان دادن بعضی از ویژگی‌های مشترک آن‌ها داریم.

ابرقهرمان (زیگفرید)

زیگفرید شخصیت اصلی حماسه «سرود نیبلونگن» قهرمان بزرگ اساطیر ژرمنی و اسکاندیناوی، پسر شاه "زیگموند"^۲ است که به روایتی در دربار شاه دانمارک و به روایتی دیگر در جنگل نزد آهنگری بزرگ می‌شود. شمشیری سحرآمیز به نام "بالمونگ"^۳ دارد که با آن همه دشمنان خود را نابود می‌کند و "فانفیر"^۴ اژدها را که نگهبان گنج نیبلونگن بوده است می‌کشد، قلب او را خورده و در خون او غوطه‌ور می‌شود و در پی آن نیرویی تازه می‌یابد، زبان پرندگان را می‌فهمد و تقریباً روپین تن می‌شود (مولر، ۲۰۰۲م: ۱۱).

^۲ Siegmund

^۳ Balmung

^۴ Fanfir

اولین وجه اشتراک رستم و زیگفرید در قدرت بدنی آن‌ها می‌باشد، هر دو بسیار قدرتمند هستند مثل "گیلگمش" اولین قهرمان اسطوره‌ای بین‌النهرین و "هرکول" قهرمان حماسی یونان. البته بخشی از قدرت بدنی آن‌ها مربوط به نیروی ایزد خدایی است.

دومین وجه اشتراک آن‌ها در کشتن اژدها می‌باشد. زیگفرید اژدهای مخوف "فانفیر" را کشته و در خون او غوطه‌ور می‌شود و با این عمل خاصیت رویین‌تنی پیدا می‌کند و رستم در استان در یکی از ماجراهای هفت‌خان "اکوان دیو" را به هلاکت می‌رساند. معمولاً یکی از اعمال قهرمانان حماسی، نبرد با موجودات ماورایی می‌باشد. سومین وجه اشتراک آن‌ها این است که هر دو برای کشورشان و پادشاهشان بسیار جانفشانی می‌نمایند و برای این منظور دست به سفرهای پر مخاطره می‌زنند، که در شرح داستان هر دو حماسه اشاره شده است.

چهارمین وجه اشتراک، وجود حیوانات ماورایی است که به نوعی با وجود خود به هر دو قهرمان کمک می‌کنند: سیمرغ به رستم در شکست اسفندیار کمک می‌نماید و فانفیر اژدها، با خون خود، زیگفرید را رویین‌تن و شکست‌ناپذیر می‌نماید.

پنجمین وجه اشتراک آن‌ها، جنگ‌افزار مبارزه آن‌ها می‌باشد. زیگفرید دارای شمشیر سحرآمیزی به نام "بالمونگ" است که با آن دشمنان خود را نابود می‌کند و رستم نیز دارای گرز است که از سام و گرشاسب به وی رسیده است.

ششمین وجه اشتراک، مرگ تراژیک آن‌هاست که با نیرنگ به پایان می‌رسد. زیگفرید با نیزه‌ای که به عضو آسیب‌پذیر او یعنی پشت‌اش وارد می‌شود کشته می‌شود و رستم به دست برادرش شغاد کشته می‌شود.

عناصر مهم در شکل‌گیری شاهنامه به لحاظ تاریخی - اجتماعی

فردوسی به عنوان نژاده‌ای ایرانی خاطره‌باشکوه تاریخ تمدن ایران باستان را در ذهن داشت. وی که بیش از نیم قرن از عمر خود را در عهد سامانیان فرهنگ‌دوست زیسته بود، اینک پس از رهایی از سلطه اعراب، بار دیگر نشانه‌های سقوط در چنبره بی‌فرهنگی اقوام بیابان‌گرد را احساس می‌کرد، بنیان‌های معرفتی و هویتی فرهنگ و تمدن ایرانی-

اسلامی را در خطر می‌دید و از این رو چنانکه بارها در اثر خویش یادآور می‌شود، بنا بر احساس سه ضرورت کلان، خود را مقید و متعهد به سرایش «شاهنامه» می‌یابد:

۱- حفظ هویت تاریخی ایران زمین

۲- حفظ معرفت ایرانی- اسلامی

۳- حفظ زبان فارسی

فردوسی رسالت خود را با جست و جو و گردآوری منابع مکتوب و روایات شفاهی آغاز می‌کند. سی سال در این راه رنج می‌برد، فرزند خود را از دست می‌دهد، به فقر و تنگنای معیشت می‌افتد، مغضوب سلطان واقع می‌شود، روزگاری را در تعقیب و گریز به سر می‌برد و سرانجام به روز مرگ، از حق تدفین در قبرستان مسلمانان نیز محروم می‌شود. این همه را فردوسی آگاهانه به نیت ممانعت از گسست زنجیره تاریخ و تمدن ایران زمین به دوش می‌کشد تا «شاهنامه» ظهور کند. پس آشکار است که فردوسی در سرایش «شاهنامه» رویکردی تعهدی داشته است؛ تعهدی که شرایط عصر و ضرورت تاریخ بر دوش وی نهاده است؛ به گونه‌ای که اگر فردوسی یا هر ادیب دیگر این رسالت را به دوش نمی‌گرفت، بسیاری از حلقه‌های هویتی و معرفتی که ایران باستان را به ایران اسلامی پیوند می‌زند ناپیدا می‌شد؛ از این نظر «شاهنامه» در واقع حماسه‌ای است که شکاف میان دو دوره تاریخی یک ملت را پر می‌کند (همان: ۳۵).

محور جهان‌بینی در شاهنامه

«شاهنامه» اساسی‌ترین مسائل زندگی آدمی را مطرح می‌کند که بشر، امروزه نیز با آن‌ها روبه‌روست. خداوند، خرد، آزادی، سرنوشت و مرگ. نگرش فردوسی به هر کدام از این مسائل، خاص و در خور تعمق و تعقل است. نگرشی که هم ریشه در اندیشه‌های ایران پیش از اسلام دارد و هم مایه از این دین نوپا و قدرتمند یافته است. باورهای فردوسی و جهان‌بینی وی نسبت به تمامی مسائل پیرامون و درون انسان، شگفت‌انگیز است (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶ش: ۱۳). نکته مهم در مورد «شاهنامه» این است که بدانیم چرا این اثر حماسی تا این حد میان مستشرقان و اندیشمندان سراسر دنیا محبوبیت یافته است. دلیل آن می‌تواند دو چیز باشد: نخست جهان‌بینی فردوسی و دوم تأثیر و

ظهور آن در «شاهنامه» به عنوان جانمایه اصلی اثر. این کتاب می‌تواند به عنوان رهنمودی برای تمام جهان به شمار آید. پیام‌های خفته در متن آن، به اندازه‌ای کامل، انسانی و حقیقی‌اند که هیچ‌کس را یارای انکار و مقابله با این اثر ارزشمند نیست (همان: ۱۴). مهم‌ترین و والاترین درون‌مایه‌های «شاهنامه» که در واقع حاصل از جهان‌بینی و نگرش خاص فردوسی است و باعث گشته‌اند که این کتاب به کتابی برای تمامی عصرها و تمامی سرزمین‌ها تبدیل گردد، در زیر آورده می‌شود:

۱- انسان و انسانیت: فردوسی در اثر خود، انسانی را نمایش می‌دهد که در همان شرایط خاکی خود، به والاترین مرتبه انسانی می‌رسد. آدمیزاده‌ای که آمیزه‌ای از خور، خواب، خشم و شهوت است با خردورزی، خویش‌داری، تعبد و احساسات. او از آغاز آفرینش در پوسته‌ها و کالدهای متفاوتی ظاهر می‌شود، شخصیت‌های گوناگونی می‌پذیرد، بالا و پستی می‌یابد، اهورایی و اهریمنی می‌شود تا در نهایت، این همه تعدد و کثرت به یک «وحدت» بینجامد؛ وحدتی که «انسان کامل» را از دیدگاه فردوسی نمود می‌بخشد (همان: ۱۵).

نمونه کامل و بارز انسان «شاهنامه» «رستم» است که در بخش ابر قهرمان شاهنامه به طور کامل به شخصیت وی پرداخته شده است. اما در اینجا- به طور مختصر- تنها به دیدگاه فردوسی درباره انسان خوب در داستان رستم و اسفندیار اشاره می‌شود: نخست این که انسان باید آزاده باشد. رستم آزاده مردی نمایانده می‌شود که هرچه و هرکه بخواهد این آزادی را از وی بستاند نابود می‌گرداند. او برای نگاهداشت این آزادی از همه چیز صرف نظر می‌کند و حتی جان خویش را به مخاطره می‌اندازد. دوم اینکه رستم در تمام زندگی، در پی یافتن «نام» است و از «ننگ» دوری می‌ورزد. از دید رستم انسان خوب کسی است که «کفی راد دارد، دلی پر ز داد». در شاهنامه «داد» معنای وسیعی دارد، از جمله انصاف و حق طلبی (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۲۱)، انسان نیکی که در ذهن رستم نقش بسته است، تن به هرگونه نوآوری نمی‌دهد. می‌بینیم که عملاً چندان اعتقادی به زرتشت ندارد. نوآوری‌های این دین برای وی قابل هضم نیست. او نمی‌تواند گشتاسب را بدون داشتن هیچ نژاد یا هنر برتری، تنها به خاطر اینکه وارث دین بهی است، ستایش کند. رستم از تن دردادن به هرگونه بندگی و حقارت روی گردان است. در

نظر او چیز نویی که ثمره‌اش، تعبد و تاجر و غرور شده است انسان و انسانیت را تهدید می‌کند (همان: ۲۲). از نظر فردوسی انسان‌ها بر یکدیگر برتری ندارند مگر به واسطه دو چیز. نخست اینکه با فره ایزدی در پیوند باشند یعنی اینکه از سوی خداوند به مقام پادشاهی رسیده باشند و دوم اینکه به سبب دلاوری، پاکی، تلاش و رنج‌های‌شان، به مقامی فراتر از دیگر انسان‌ها دست یافته باشند.

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
(سعدی، ۱۳۷۷ش: ۶۶)

۲- رابطه انسان با خداوند:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

نگرش فردوسی نسبت به خدا در همان ابیات نخستین شاهنامه آشکار است. خدایی که صاحب جان و خرد انسان و در واقع تمام هستی اوست. زمان‌ها و مکان‌ها در ید قدرت‌اش قرار دارد و خود از درآمدن به مکان و زمان میرا است. خدایی که دیده نمی‌شود، خرد و اندیشه آدمی بدو راه نمی‌یابد و چند و چون‌پذیر نیز نیست. خدای شاهنامه، خدایی بی‌واسطه است. اگر از سروشی که بر کیومرث فرود می‌آید و گودرز در خواب می‌بیند، صرف نظر کنیم، تمامی قهرمانان این اثر چه هنگام نیایش‌های‌شان و چه هنگام دشواری‌ها به طور مستقیم با خدا صحبت می‌کنند؛ در واقع انسان هست و خدایش. خدایی که بر خلاف خدایان دیگر حماسه‌ها- مانند ایلیاد- هیچ‌گونه زمینی ندارد. مقدس بوده، از جسم پذیرفتن به دور و همه جا همواره قهرمان هست. گام به گام با او پیش می‌آید، پناه و ملجأ او، مصداق خیر مطلق و یادآور همیشگی این خیر برای بشر است. تنها پس از ظهور زرتشت است که سخن از واسطه به میان می‌آید (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۴۶). اما در مقابل، در حماسه «نیبلونگن» هیچ اثر و نشانه‌ای از دین و خدا مشاهده نمی‌شود.

۳- نبرد میان خیر و شر: شاهنامه بهترین و والاترین اثری است که پیکار نیکی و بدی را به نمایش می‌گذارد. آیین مزدیسانی جهان را میان دو منبع قدرتمند خیر و شر تقسیم می‌کرده است. آفرینش، رهبری و پاداش گروه خیر و نیکی بر عهده اهورا- خدای پاکی- و گروه پلشتی و شر بر دوش اهریمن- خدای بدی- بوده است. اهورا و اهریمن تا

جهان بر پاست با یکدیگر در پیکارند و هر از چند گاهی یکی بر دیگری پیروز می‌شود و چندی می‌گذرد و بر اثر رویدادهایی آن دیگری پیروز می‌گردد.

۴- سرنوشت بشر: در شاهنامه بارها و بارها اعتقاد به حضور در جهانی پس از مرگ و اینکه انسان پادافره شوم کارهای بد و پاداش نیک کارهای خوب خویش را می‌بیند، نمایان شده است. بارها و بارها از مینو، بهشت و دوزخ سخن به میان آمده و از جاودانگی آن‌ها نیز. فردوسی انسان‌هایش را نادانسته به ناکجا آباد مرگ نمی‌فرستد؛ بلکه هر کسی به آسانی می‌تواند با توجه به اعمال‌اش دریابد که در سرای دیگر چگونه خواهد بود. زندگی همراه با خوشی جاودان یا توأم با درد و اندوهی جانکاه. تصور جهانی دیگر، نشأت گرفته از جهان‌بینی خاص فردوسی است که توسط آن، مرگ را آسان‌تر، زندگی را شادتر و پربارتر و فرجام انسان‌ها را به دور از بیهودگی و پوچی نشان می‌دهد. در شاهنامه همه چیز در دست خود انسان نیست. قضا و قدر بر وی حکم می‌راند. گاه این عناصر آن‌چنان بر سرنوشت او چیره هستند که تدبیر، اندیشه و احساس، قدرت حضور و جلوه نمی‌یابد (همان: ۴۹). با این ملاحظات، به «سرود نیبلونگن» می‌پردازیم.

شرح حماسه نیبلونگن لید

«سرود نیبلونگن» منظومه‌ای حماسی و حاصل افسانه‌های مختلفی است که ذهن شاعرانه اقوام ژرمنی در طی قرن‌ها پرورانده است. "زیگفرید"^۵ شخصیت اصلی این حماسه، قهرمان بزرگ اساطیر ژرمنی و اسکاندیناوی، پسر شاه "زیگموند"^۶ است که به روایتی در دربار شاه دانمارک و به روایتی دیگر در جنگل نزد آهنگری بزرگ می‌شود. شمشیری سحرآمیز به نام "بالمونگ"^۷ دارد که به وسیله آن همه دشمنان خود را نابود می‌کند و "فانفیر"^۸ اژدها را که نگهبان گنج نیبلونگن بوده است می‌کشد، قلب او را خورده و در خون او غوطه‌ور می‌شود و در پی آن نیرویی تازه می‌یابد، زبان پرنندگان را می‌فهمد و تقریباً رویین‌تن می‌شود.

⁵ Siegfried

⁶ Siegmund

⁷ Balmung

⁸ Fanfir

نیبلونگن در اساطیر ژرمنی، نژادی از موجودات بسیار کوتاه قامت است که در جهان زیرین، به نام "سرزمین مه" سکونت دارند و به سبب نام شاه‌شان که "نیبلونگ"^۹ است، به این نام خوانده شده‌اند و گنجی بزرگ در زیر زمین دارند. زیگفرید پس از کشتن شاه آن‌ها و پیروزی بر کوتوله‌ای به نام "آلبریش"^{۱۰} گنج را به تصرف در می‌آورد. پس از آن صاحبان گنج، یعنی نخست زیگفرید و جنگاورانش و سپس بورگوندها نام نیبلونگن را برای خود انتخاب می‌کنند. در ضمن واژه "لید"^{۱۱} در زبان آلمانی به معنی "سرود" می‌باشد.

بورگوندها، قومی ژرمنی از تبار اسکاندیناویایی هستند که نخست در جنوب شبه جزیره اسکاندیناوی و کرانه‌های بالتیک می‌زیستند، سپس به صورت متحدان رومیان در شرق گُل و در آلمان علیا سکنی گزیدند. پادشاهی آن‌ها در اوایل قرن پنجم میلادی، تا رود راین گسترش یافت. پایتخت آن‌ها "ورمس"^{۱۲}، شهری آلمانی واقع در کنار رود راین بود. پادشاهی آن‌ها دیری نپایید و بر اساس افسانه نیبلونگن، به دست "هون‌ها"^{۱۳} (اقوام وحشی و جنگجوی آسیایی) منقرض شد.

این منظومه اثر شاعری اتریشی است که در آغاز قرن سیزدهم آن را در سی و نه فصل و دو بخش تدوین کرد. بخش اول نوزده فصل دارد و با مرگ زیگفرید پایان می‌یابد. بخش دوم که شامل بیست فصل دیگر است، "اتسل"^{۱۴} "آتیل"^{۱۵} را نشان می‌دهد که همسر خود را از دست داده است و تصمیم دارد از "کریمهیلده"^{۱۶}، خواهر "گونتر"^{۱۷} شاه "بورگوندها"^{۱۸} خواستگاری کند.

در بخش اول، بیش‌تر سرودها در شهر "ورمس"^{۱۹} و در کنار رود راین و کاخ گونتر روی می‌دهد. در سرود نیبلونگن، گونتر پادشاهی را میان برادران خود، گرنوت و گیسلر

⁹ Nibelung

¹⁰ Alberich

¹¹ Lied

¹² Worms

¹³ Huns

¹⁴ Etzel

¹⁵ Attila

¹⁶ Krimhilde

¹⁷ Gunther

¹⁸ Burgunden

¹⁹ Worms

تقسیم می‌کند. در کنار آن‌ها مادر خردمندشان با هنر پیشگویی و خواهرشان، کریمه‌یلده که زیباترین دوشیزه بورگوند بوده است زندگی می‌کنند. شبی کریمه‌یلده خواب هراسناکی می‌بیند. باز دست‌آموز او از دامن‌اش پرواز می‌کند، اما ناگهان در آسمان به دست دو عقاب پاره پاره می‌شود. این خواب خبر از عشق و بدبختی می‌داد. او قصد داشت تا با امتناع از ازدواج، جلوی این درد و رنج را بگیرد. اما سرنوشت با او مخالفت می‌کند. چون زیگفرید را به دربار برادر او می‌فرستد و کریمه‌یلده با یک نگاه شیفته این قهرمان جوان می‌شود. در این زمان، "زیگفرید" گنج نیبلونگن را در تصرف خود داشت.

زیگفرید به دلیل غوطه‌وری در خون اژدها روپین تن می‌شود. اما یک نقطه در میان کتف او به علت چسبیدن یک برگ درخت زیزفون، آسیب‌پذیر باقی می‌ماند (این مسأله یادآور پاشنه آشیل و آسیب‌پذیری اسفندیار از ناحیه چشمان‌اش است) در این بین گونتر از زیگفرید می‌خواهد تا او را در راه رسیدن به "برونه‌یلده"^{۲۰}، ملکه زیبای ایسلند یاری کند. برونه‌یلده در این زمان، قدرتمندترین زن دوران خود بوده است و برای ازدواج، آزمونی سخت در پیش پای خواستگاران قرار می‌داد. زیگفرید با پوشیدن شنل جادویی، نامرئی می‌شود و به گونتر کمک می‌کند تا در این نبرد پیروز شود.

مراسم ازدواج گونتر با برونه‌یلده و زیگفرید با کریمه‌یلده در یک روز، در کنار رود راین و در کاخ پادشاهی گونتر برگزار می‌شود. اما دوران شادی دیری نمی‌پاید. در مشاجره میان برونه‌یلده و کریمه‌یلده، ملکه ایسلند به فریبی که خورده است پی می‌برد و تصمیم می‌گیرد تا توهینی که به شرافت او شده است را جبران کند.

در این میان هاگن، وزیر مکار گونتر وظیفه انتقام از زیگفرید را به عهده می‌گیرد. ابتدا با حيله راز آسیب‌پذیری زیگفرید را از زبان کریمه‌یلده بیرون می‌کشد، سپس در طی یک شکار از پشت به او خنجر می‌زند. زیگفرید در حالی که قاتلان خود را نفرین می‌کرد کشته می‌شود. سپس گنج افسانه‌ای به تصرف پادشاه بورگوندها، گونتر در می‌آید.

کریمه‌یلده، پس از مرگ همسر خود فقط برای انتقام گرفتن زندگی می‌کند. به همین خاطر با آتیلا ازدواج می‌کند. تنها به شرطی که این پادشاه هون‌ها و خدمت‌گزار او

²⁰ Brunhilde

قسم به اطاعت از او بخورند. از آن پس دوازده سال در دربار اِتسل زندگی می‌کند، تا سرانجام زمان انتقام فرا می‌رسد.

گونتر با همراهان خود، علی‌رغم هشدار هاگن به سرزمین هون‌ها می‌رود. در طی ضیافت بزرگی که تمام بزرگان بورگوند در آن دعوت داشتند، سربازان به اشاره بلودلین برادر اِتسل و به خواهش کریمهیلده، تمامی سرداران را می‌کشند. هاگن به نشانه انتقام، اورتلیب فرزند اِتسل را می‌کشد. شاه هون‌ها که تا آن زمان سعی می‌کرد در این جریان وارد نشود، مجبور به صدور فرمان حمله می‌شود. کریمهیلده برای انتقام بیش‌تر، فرزند دیگرش را به نبرد با دایی خود وا می‌دارد و در مقابل، گونتر فرزند را در مقابل چشمان مادر می‌کشد. در نبرد بزرگی، تمامی بورگوندها و هون‌ها، کشته می‌شوند. خدمت‌گزار آتیلا از کریمهیلده خواهش می‌کند تا او را وادار به مبارزه نکند، اما ملکه نمی‌پذیرد و در نبرد بزرگی این خدمت‌گزار نیز کشته می‌شود. شب هنگام، به فرمان کریمهیلده آتش بزرگی در تالار بر پا می‌شود. یکی از بزرگان دوست با آتیلا، هاگن و گونتر را اسیر می‌کند و نزد کریمهیلده می‌برد. او التماس می‌کند تا ملکه از جان این دو تن درگذرد. اما بانوی زیبای رود این که دیگر احساسی در قلب خود ندارد، نمی‌پذیرد.

کریمهیلده با اصرار از هاگن می‌خواهد تا جای گنج نیبلونگن را فاش کند. اما او نمی‌پذیرد و ملکه در یک لحظه خشم، با شمشیر زیگفرید سر از تن هر دوی آن‌ها جدا می‌کند. یکی از اسیران بورگوند در مقابل با کریمهیلده مبارزه کرده و در نهایت او را نابود می‌کند. سپس منظومه با مرگ ملکه پایان می‌یابد. در این اثر، آتیلا دیگر بلای آسمانی نیست. او پادشاهی است صلح‌جو که میلی به مبارزه و کشورگشایی ندارد.

در سرود اصلی، نابودی بورگوندها به دست آتیلا صورت می‌گیرد. کریمهیلده هم به دست خود، از برداران و وزیر آن‌ها انتقام می‌گیرد. سپس تالار اِتسل را به آتش می‌کشد و خود نیز در شعله‌ها نابود می‌شود. در افسانه‌های اسکاندیناویایی، گونتر قهرمان داستان است. اما در مقابل این هاگن است که شخصیت غالب را در داستان‌های ژرمنی ایفا می‌کند. در واقع، این شخصیت نمود کاملی از نژاد پرستی آلمانی است، و تقریباً با همان نوع خصوصیات اخلاقی.

در کل سرود نیبلونگن بزرگ‌ترین اثر حماسی آلمانی است و خواندن آن برای داشتن دانشی در مورد افکار این سرزمین، ضروری به نظر می‌رسد. در واقع، سرود نیبلونگن در ادبیات آلمانی و اسکاندیناویایی، جایگاهی همچون شاهنامه در ادبیات فارسی دارد (سعادت، ۱۳۸۱ش: ۹-۱۵).

دوره زمانی شکل‌گیری سرود نیبلونگن

هیچ اثر حماسی را نمی‌توان جدا از ساختار تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن بررسی کرد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶ش: ۸۶). از این رو در ابتدا و پیش از پرداختن به موضوع اصلی این بخش، اشاره مختصری به شرایط اجتماعی و فرهنگی قرون وسطی که زمینه‌ساز ظهور حماسه نیبلونگن است می‌شود:

قرون وسطی در تاریخ اروپا و مخصوصاً اروپای غربی، عنوان دوره بین قرون قدیم و قرون جدید است. ابتدا و انتهای دقیقی نمی‌توان برای قرون وسطی در نظر گرفت. زیرا در مراحل ابتدایی و انتهایی این دوره، تحولات تدریجی بوده است. این دوره در آلمان و اتریش - سرزمین خواستگاری نیبلونگن - از اواخر سده ششم میلادی آغاز می‌شود و تا سده پانزدهم نیز ادامه می‌یابد. در صدر این دوران، رواج مسیحیت و غلبه آن بر تمامی شاعران زندگی انسان‌ها دیده می‌شود. کلیسای قرون وسطی با هر اندیشه، جهان‌بینی و جنبشی که با نظر کشیشان مخالف بوده و یا در تضاد با دستورالعمل‌های آنان بوده، به شدت برخورد می‌کرده و آن را پیکار با خداوند تلقی نموده و مرتکب و عامل آن را به شیوه‌های گوناگونی مجازات و نابود می‌ساخته است. کتب بر جای مانده از این دوره معمولاً بسیار مذهبی هستند (زرشناس، ۱۳۸۱ش: ۴۲-۴۱).

هرچه از قرون وسطی به سده پایانی آن نزدیک‌تر شویم، نفوذ عنصر مسیحیت کم‌رنگ‌تر می‌شود. به گونه‌ای که از قرن چهاردهم نخستین طغیان‌ها بر ضد میراث مسیحیت و هر نوع تفکر دینی شروع می‌شود. قرون وسطی از نظر زندگی اجتماعی و سیاسی، مبتنی بر نوعی نظام ملوک‌الطوایفی بوده و نظام اقتصادی آن تکیه بر زندگی اقتصادی فئودالی داشته است. در قرون وسطی بر خلاف امروز مفهوم ملت - دولت وجود نداشت؛ مثلاً تنها دو کشور فرانسه و انگلیس نظام متمرکز و منسجم داشتند، از

کشورهای آلمان، دانمارک، بلژیک و ... خبری نبود و به جای این‌ها تعلقات قومی و قبیله‌ای وجود داشت (همان: ۴۲).

حماسه نیبلونگن حدوداً در سال ۱۲۰۰ میلادی سروده شده است که از سده‌های پایانی قرون وسطی به شمار می‌آید. در این دوران تسلط مسیحیت به شدت قبل نیست و کما بیش از غلبه آن کاسته شده است و نیز تعقل و تفکری که بر پایه دین نباشد، اندک اندک رشد می‌کند. این تاریخ بهترین زمان برای مکتوب شدن حماسه‌ها است. زیرا هر چند ترس از مخالفت با کلیسا هنوز وجود دارد اما ابراز عقیده و نوشتن متون غیرمذهبی دیگر آن‌چنان تهدیدی برای اندیشمندان و به طور ویژه شاعران و نویسندگان به شمار نمی‌آید. با این حال بسیاری از آنان از برجا گذاشتن نام خویش در حماسه پرهیز کرده‌اند. در کل در قرون وسطی خصوصاً تا پایان سده سیزدهم، نویسندگان اکثر آثار غیرمذهبی نامعلوم و گمنام هستند (لیچنستاید، ۱۹۹۱م: ۲).

محور جهان‌بینی در حماسه نیبلونگن لید

این حماسه به زندگی و مرگ دو قوم کهن و باستانی می‌پردازد، این اثر درون‌مایه‌ای غیرمذهبی دارد و حتی پای را از این فراتر نهاده به مقابله با برخی از اعتقادات مذهبی برمی‌خیزد. به عنوان مثال شاعر نیبلونگن به اتسل که پادشاهی کافرکیش است شخصیتی بسیار منطقی‌تر، صلح‌جوتر و داناتر می‌بخشد تا به گونتر که پادشاهی مسیحی است.

با حضور در چنین جامعه پر رعب و وحشتی که کورگرایی و تحجر در آن رواج داشته است انتظار نمی‌رود اثری ظهور یابد که جهان‌بینی خاص و مترقی را منعکس کند. از دیگر سوی شاعر و نویسنده نیز نمی‌تواند از گونه‌ای جهان‌بینی و نگرش به مسائل زندگی انسان و پیرامونش بی‌بهره بوده باشد. شاعر نیبلونگن نیز با توجه به این نکته که خفقان قرون وسطایی را تجربه می‌کرده است از این قانون مستثنی نیست (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۵۳).

با این وجود در ارتباط با مقوله جهان‌بینی، به نکات زیر می‌توان اشاره نمود:

۱- انسان و انسانیت: در جهان‌بینی شاعر نیبلونگن همه چیز در ظاهر افراد خلاصه می‌شود. انسان‌های نیبلونگن تنها صورتکی از انسان هستند. شخصیت‌های آن هیچ ژرفا و پس‌زمینه‌ای ندارند. حتی جسم بودن آن‌ها نیز سطحی است و محدود به ظاهری است تنها برای دیده شدن و حضور یافتن (مولر، ۲۰۰۲: ۶).

انسان‌ها در حماسه نیبلونگن به نمادهای نیکی و پلیدی تقسیم نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که همگی قهرمانان داستان روی خط مسابقه‌ای ایستاده‌اند که با شروع داستان به سمت سقوط و انحطاط پیش می‌روند. در حماسه نیبلونگن اثری از انسان کیهانی نیست. انسان‌ها آرمانی و تاریخی هستند که با لغزش‌های‌شان به سمت سقوط پیش می‌روند. در میان تمام این تفاوت‌ها مهم‌ترین شباهت بن‌مایه نیکی و پلیدی در «شاهنامه» و «سرود نیبلونگن» لغزش قهرمانان است که منجر به سقوط آن‌ها می‌شود و نابودی خود و دیگران را به بار می‌آورد. در سرود نیبلونگن دوره‌های فرمانروایی نیکی و پلیدی را مانند شاهنامه به صورت مطلق نمی‌بینیم. از آنجا که در سرود نیبلونگن انسان کیهانی وجود ندارد، خواننده همواره با فرآیند لغزش، سقوط و انحطاط روبه‌روست. انسان آرمانی در سرود نیبلونگن در روندی سریع به انسان تاریخی و ناهنجار تبدیل می‌شود (رحمانی مفرد، ۱۳۹۰ش: ۸۰-۷۹).

۲- خداوند و مذهب در جهان‌بینی شاعر: گفته شد که در نیبلونگن همه چیز بر اساس ظاهر انسان‌ها سنجیده می‌شود. این حماسه در زمانی شکل می‌گیرد که تسلط مسیحیت به اوج خود رسیده است. اما عملاً به جز تعدادی مراسم و آیین مانند به کلیسا رفتن یا انجام مراسم عید پاک و نیایش‌های بامدادی بانوان و حضور یک کشیش، مذهب نمود بسیار کم‌رنگی یافته است.

۳- سرنوشت انسان: در این اثر همه چیز به نیستی و مرگ می‌انجامد. مرگی زودرس، ناکام، ننگین و برخاسته از کینه و حسادت. تمام قهرمانان اصلی هم به قتل می‌رسند و هم کشته می‌شوند. زیگفرید، گونتر، کریم هیلد، هاگن، گیزل هر، گرنوت، فولکر از این قانون پیروی می‌کنند. تنها دو تن از قهرمانان مهم یعنی برون هیلد و اتسل از فرجام مرگ در امان می‌مانند.

۴- قضا و تقدیر از پیش تعیین شده‌ای بر تمامی انسان‌ها حکم می‌راند: تقدیری که همیشه شوم است و فرجام ناخوشایندی را برای تمامی قهرمانان رقم می‌زند. دسیسه‌های تقدیر در این حماسه بسیار ظریف و پیچیده است. انسان‌ها همه بازچه‌های این تقدیرند که عده‌ای زودتر و عده‌ای دیرتر فریفته بازی او می‌شوند و خود را به دام هلاکت می‌اندازند. آدمی با اینکه می‌داند چه بر سرش خواهد آمد اما نمی‌تواند با این سرنوشت مقدر محتوم مبارزه کند. حتی نمی‌تواند از آن بگریزد (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۵۹-۵۸).

نگاه به برخی ویژگی‌های مشترک در محتوای هر دو حماسه

وقتی که بحث از مقایسه دو اثر به میان می‌آید خواه این دو اثر زبان مشترکی داشته خواه به زبان‌های متفاوت نوشته شده باشد، توجه به چند عنصر مهم و اصلی بدیهی می‌نماید: الف- ساختار ظاهری دو اثر، ب- محتوای کلی دو اثر، ج- بن‌مایه‌های مشترک (همان: ۷۴).

با توجه به جایگاه شاهنامه نزد ایرانیان و نیبلونگن لید نزد آلمان‌ها می‌توان به برخی نکات جالب توجه دست یافت، از جمله اینکه: ۱- در نگاه اول به شاهنامه و نیبلونگن، نخستین چیزی که به چشم می‌آید، قالب ظاهری آنان است. هر دو حماسه به صورت شعر سروده شده است که از دیرباز بهترین، ماندگارترین و در یاد ماندنی‌ترین شکل برای بیان درونیات بوده است.

۲- شاهنامه و نیبلونگن هر دو در قالب حماسه سروده شده‌اند و اصلی‌ترین رفتار در حماسه، جنگ است در جلوه‌های گوناگون آن، پیکار میان خیر و شر، انسان‌های طبیعی و ماورائی و حتی حیوانات (در شاهنامه، پرنده افسانه‌ای "سایمرغ" و در نیبلونگن، اژدهای مخوف "فانفیر" نقش برجسته‌ای ایفا می‌کنند و در سرنوشت داستان و ابرقهرمانان آن بسیار مهم هستند)، به همراه دلایل این کارزارها از عشق و کین و حسد و جاه‌طلبی گرفته تا عرق ملی و اجبار و خدعه، همه و همه مانند پس‌زمینه‌ای هستند که تمام حماسه‌ها در آن چیده می‌شوند و هر کدام جایی می‌گیرند و تبلور می‌یابند (سرامی، ۱۳۷۸ش: ۲۷۹).

۳- در هر دو اثر، ما شاهد دو ابرقهرمان رویین تن به نام "رستم" و "زیگفرید" هستیم که تقریباً دارای عملکرد مشابهی هستند و حتی مرگ آنها بسیار اندوه‌بار و تراژیک است.

۴- هر دو حماسه به نوعی سعی در نشان دادن روح سلحشوری و پهلوانی را در میان ملت خود دارند.

۵- با نگاه کلی‌تر می‌توان در هر دو اثر رویدادهای مهم و مشترکی مثل مرگ، سفر، میهمانی و بزم، ازدواج، و عشق را مشاهده نمود.

۶- زبان فارسی نوین از مهم‌ترین زبان‌های هندو-ژرمنی در آسیای جنوب غربی به شمار می‌رود. این زبان به شاخه ایرانی خانواده زبانی هندو اروپایی تعلق دارد و زبان رسمی در ایران، تاجیکستان و افغانستان است و زبان آلمانی به شاخه غربی زبان‌های ژرمنی اختصاص دارد و در آلمان، اتریش، سوئیس و نیز در سایر کشورهای اروپای مرکزی تکلم می‌شود (البرزی، ۱۳۸۸ش: ۱۱-۱۰).

نتیجه بحث

نیرومندترین چهره‌های پهلوانی- ابرقهرمانی ایرانی و آلمانی، رستم و زیگفرید می‌باشند که با اعمال خارق العاده خویش جایگاه بسیار منحصر به فردی را در تاریخ حماسی جهان به خود اختصاص داده‌اند.

تمام اقوامی که به لحاظ پیشینه تاریخی خود دارای آثار حماسی- اسطوره‌ای هستند، مثل آلمان‌ها و ایرانیان به ادبیات حماسی خود افتخار می‌کنند. ایرانیان به «شاهنامه» فردوسی و ژرمن‌ها به «سرود نیبلونگن» می‌بالند. ما ایرانیان به ابرقهرمان افسانه‌ای خود "رستم" می‌بالیم و ژرمن‌ها هم به قهرمان افسانه‌ای خود "زیگفرید". هر دو حماسه به صورت شعر سروده شده است. هر دو اثر یکی در شرق و دیگری در غرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در هر دو اثر ما شاهد وجوه مشترک زیادی مثل جنگ، کین‌خواهی، و انتقام هستیم. اما نکته بسیار مهم در چنین آثاری، نقش جهان‌بینی و نگرش جهان‌بینانه شاعر یا نویسنده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

«شاهنامه» اراده بودن و بر جا ماندن سرزمین ایران را با آوایی بلند اعلام می‌کند.

دستاورد ارزشمند آن نشان دادن "انسان کامل" است بدون در نظر داشتن مرزها و قراردادهای. در این اثر، والاترین و برترین پیام‌های انسانی را می‌شود دید. در جهان‌بینی «شاهنامه» می‌توان مهم‌ترین مسائل زندگی آدمی را که بشر، امروزه نیز با آنها روبه‌روست، مشاهده کرد. خداوند، خرد، آزادی، سرنوشت و مرگ. نگرش فردوسی به هر کدام از این مسائل، خاص و درخور تعمق و تعقل است. به نقل از غلامحسین دینانی فردوسی حکمت و فلسفه را به صورت حماسه در قالب «شاهنامه» به جهان نشان داد. انسان حماسه «نیبلونگن»- گذشته از ظاهر و شرایط اجتماعی که مؤثرترین عامل در شخصیت وی به شمار می‌آید- بر دو اصل استوار است: کینه و عشق میان زن و مرد. تمام رویدادها بر پایه این دو عنصر شکل می‌گیرند، سرنوشت‌ها بر اساس آن رقم می‌خورند و مرگ‌ها نیز به خاطر آن روی می‌دهند. این دو مضمون قوی و کهن ژرمنی در تلفیقی با حضور چشمگیر جنگ‌ها قرار می‌گیرند و باعث می‌شوند که حماسه «نیبلونگن» تا امروز نیز بر ادبیات و هنر تأثیر داشته باشد.

نکته آخر در مورد «سرود نیبلونگن» این است که- بر خلاف «شاهنامه»- به طور کلی مذهب و خداوند در آن جایگاه درخور توجهی ندارد.

کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۶ش، **داستان داستان‌ها**، چاپ هشتم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۶ش، **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، چاپ هفتم. تهران: آثار.
- البرزی، پرویز. ۱۳۸۸ش، **زبان‌شناسی جمله**، چاپ اول، تهران: انتشارات پایزه.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۹۲۳م، **الأثار الباقية عن القرون الحالیة**، آلمان: لایپزیک.
- دهم‌رده، برات. ۱۳۸۸ش، **تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان**، چاپ اول، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ریاحی، محمد امین. ۱۳۷۵ش، **فردوسی**، چاپ اول، تهران: طرح نو.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸ش، **دو قرن سکوت**، چاپ نهم، تهران: سخن.
- سرامی، قدمعلی. ۱۳۷۸ش، **از رنگ گل تا رنگ خار**، تهران: چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعادت، اسماعیل. ۱۳۸۱ش، **سرود نیبلونگن**، چاپ دوم، تهران: سروش.
- سیدحسینی، رضا. ۱۳۷۶ش، **مکتب‌های ادبی**، چاپ یازدهم، جلد اول، تهران: انتشارات نگاه.
- سعدی، مصلح‌الدین. ۱۳۷۷ش، **گلستان سعدی**، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳ش، **حماسه سرایی در ایران**، تهران: امیرکبیر.
- لیچنستاید، رابرت. ۱۹۹۱م، **نیبلونگن لید**، آمریکا: ادوین ملن پرس.
- مولر، جان دریک. ۲۰۰۲م، **نیبلونگن لید**، برلین: اریش اشمیت.
- ولایتی، علی اکبر. ۱۳۹۲ش، **دانشنامه جوانمردی (فتوت)**، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین. ۱۳۷۵ش، **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: هما.
- حامدی، گلناز. ۱۳۸۳ش، **«اسطوره و ادبیات» (مجموعه مقالات)**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

Golther, Wolfgang.(2011) **Germanische Mythologie**. Marixverlag GmbH, Wiesbaden.

Müller, Jan-Derk.(2002) **Das Nibelungenlied**. Berlin: Erich Schmidt.

مقالات و پایان‌نامه‌ها

- پنجه‌شاهی، پرستو. ۱۳۸۹ش، «بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی؛ رستم و سهراب / هیلد براند و هادو براند» ایرانی، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد جیرفت، سال پنجم، شماره ۱۶: صص ۹۹-۱۱۷.

رحمانی مفرد، الهام. ۱۳۹۰ش، «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیبلونگن»، فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، شماره بیست و دوم.

فرهادی، فرحناز. ۱۳۸۷ش، «مقایسه شاهنامه (قسمت اساطیری) با حماسه نیبلونگن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

